

بررسی مرجع ضمیر «هذا» در آیه

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۵

زهره اخوان مقدم؛ استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

شیرین رجب زاده؛ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث

چکیده

در با قرآن کریم با آیاتی روبرو می‌شویم که در آنها ضماری به کار رفته است که مرجعی برایشان ذکر نشده است، این امر خود، موجب جولان ذهن شده و هر کس متناسب با فهم خود می‌تواند مرجعی را برای آن در نظر بگیرد که البته باید مطابق با سیاق و مفهوم آیه باشد در غیر این صورت از مصادیق تفسیر به رای محسوب می‌شود. یکی از این موارد ضمیر «هذا» در آیه ۴۳ سوره اعراف است، آنجا که بهشتیان زبان به حمد الهی گشوده و خداوند را سپاس می‌گویند که آنها را به این امر هدایت کرده است و اگر او آنان را هدایت نمی‌کرد هرگز به این امر هدایت نمی‌شدند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾. در رجوع به تفاسیر متعدد اعم از تفاسیر شیعه و اهل سنت به موارد و مصادیق متعددی برخورد می‌کنیم که در مجموع همه درست بوده و قابل جمع‌اند و هیچ تعارض و تنافی با یکدیگر ندارند، از جمله این موارد: نعم بهستی، هدایت الهی، مقامات و درجات است، البته یکی از این مصادیق و مراجع می‌تواند ولایت علی علیه السلام باشد که شیعیان آن حضرت خداوند را به خاطر این نعمت بزرگ الهی شاکرند و این که او آنها را به نعمت گران‌سنگ ولایت هدایت کرده است و اگر او به آنها این توفیق را ارزانی نمی‌داشت، هرگز به چنین نعمتی دست نمی‌یافتند.

کلید واژه‌ها: هدایت، بهشت، ضمیر هذا، ولایت علی علیه السلام.

در مطالعه و بررسی قرآن کریم، این کتاب بزرگ آسمانی که از رحمت الهی سرچشمه می-گیرد و رزق معنوی برای مسلمانان محسوب می‌شود، با مسائل متعددی رو به رو می‌شویم که باید در صدد پاسخ‌گویی برآییم تا بتوانیم به کسب فضائل و توفیقات بیشتر رهنمون گردیم، از جمله سوالاتی که با مطالعه قرآن با آن رو به رو می‌شویم بحث «مبهمات» و ضمائر در قرآن است. در مورد اینکه علل ابهام در قرآن چیست می‌توان به ذکر سبب‌هایی اشاره کرد: بی‌نیاز بودن از ذکر، چرا که در جای دیگر بیان شده است، متعین بودن، بی‌فایده بودن ذکر مرجع ضمیر، تذکر مطلبی که عمومیت دارد، تعظیم و بزرگداشت و یا تحقیر مرجع ضمیر؛^۱ اما اولین سوالی که در مواجهه با این ضمائر به ذهن انسان خطور می‌کند این است که این ضمائر به چه چیزی بازمی‌گردند و در واقع مرجع این ضمائر چیست؟ از جمله این ضمائر که به طور مبهم در قرآن کریم مطرح شده است و توجه انسان را به خود جلب می‌کند، ضمیر «هذا» در آیه ۴۳ سوره اعراف است آنجا که بهشتیان و مومنان می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ».

در این مقاله به بررسی این ضمیر در تفاسیر می‌پردازیم، با این هدف که مقصود خداوند متعال از کلمه «هذا» در این آیه شریفه چیست و چه مصادیقی را دربردارد؟ مقصود مومنان از ذکر این کلمه چیست؟ آیا می‌توان این ضمیر را به ولایت علی علیه السلام برگرداند؟ در مورد این آیه از سوره اعراف مقاله مستقلی نگاشته نشده است و مقاله‌ای با عنوان «جلوه‌های بلاغی آیات گفتگو در سوره اعراف» نوشته حسین مهدی، مجله پژوهش‌های ادبی قرآنی، بهار ۱۳۹۴، شماره نه به چاپ رسیده است که به آیه ۴۳ این سوره اشاره‌ای نشده است. در مورد اصطلاح اعراف مقالاتی نگاشته شده است و مقاله‌ای با عنوان «تاریخ گذاری سوره اعراف و نقد روایات ترتیب نزول آن» نوشته علیرضا کوهی، مجله مشکوه زمستان ۱۳۹۱، شماره ۱۱۷ در مورد تاریخ نزول و روایات آن به چاپ رسیده است.

۲. مفهوم شناسی واژه‌های آیه ۴۳ اعراف

در ابتدا لازم است واژگان و اصطلاحات کلیدی شرح داده شود. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند - هیچ کسی را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم - آنان همدم بهشتند [که] در آن جاوداند و هر گونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان می‌زداییم. از زیر [قصرهای] شان نهرها جاری است و می‌گویند: «ستایش خدایی را که ما را بدین هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم. در حقیقت، فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند.» و به آنان ندا داده می‌شود که این همان بهشتی است که آن را به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید میراث یافته‌اید.

۲-۱. واژه شناسی

کلمه «نزع» در اصل به معنای کندن^۲ و یا از دست دادن چیزی است.^۳ معانی دیگر آن عبارت است از: جذب شیء از مکان استقرارش^۴ و یا اشتیاق شدید نسبت به چیزی.^۵ واژه «صدر» در اصل به معنای بالاترین نقطه هر چیز و اول و ابتدای آن است.^۶ لغت «غل» در اصل به معنای کینه، فریب، دشمنی، سفت و سخت است.^۷ کلمه «جری» اصل واحدی دارد که آن حرکت منظم دقیق در طول مکان است. به حرکت سریع نیز جری گویند.^۸ واژه «هدی» به معنای راهنمایی کردن، دلالت و ارشاد کردن، بیان کردن و دلالت با لطف، راه درست و راست است.^۹ این واژه ضد ضلال است و آن راهنمایی و ارشاد کردن است.^{۱۰} در نهایت هدایت به سوی بهشت است مانند آیه مورد بحث و آیه ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِأَلْمِهِمْ﴾ (محمد: ۵).^{۱۱} لغت «ورث» آن چیزی است که مرده برای بازماندگانش می‌گذارد.^{۱۲}

۲-۲. اصطلاح شناسی

اصطلاح «نزع الامیر» یعنی امیر فردی را از مقامش عزل کرد.^{۱۳} اگر در مورد قوم این کلمه به کار رود یعنی با همدیگر اختلاف پیدا کردند^{۱۴} و به معنای دور شدن و دل کندن از خانواده و عشیره نیز استفاده می‌شود.^{۱۵} همچنین واژه «نزع» در اصطلاح به معنای خارج کردن دست از گریبان است^{۱۶} و اگر در مورد فرد بیمار به کار رود به معنی آن است که فرد بیمار به زمان مرگ نزدیک شده است.^{۱۷}

۷۱

حسنا

بررسی مرجع ضمیر

در آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» زهره اخوان مقدم: شیرین رجب زاده

در مورد انسان اگر اصطلاح «صدر» به کار رود یعنی فردی که سینه بزرگ و فراخ داشته باشد و «مصدر» یعنی کسی که دل قوی و بزرگی داشته باشد و اگر در مورد مجلس به کار رود به معنای بالای مجلس است و در مورد کتاب اول کتاب و مقدمه معنا می‌دهد. اگر صدر در معنای فعل باشد این معانی را دارد: بازگشت مسافر از مقصدش و یا انصراف فرد از ورود به جایی، «صدر الی مکان» یعنی بازگشت از آن جا و اگر با عن متعدی شود به معنای انصراف است.^{۱۸} «اصدار امر به معنای دستور صریح دادن است.^{۱۹}

در اصطلاح «جری الماء» حرکت آب بدون وقفه و سکون است، «جاریه» هم به معنای کشتی است چون در دریا در حال حرکت است و هم به معنای کنیز چرا که در اشتغال برای صاحبش مسخر شده است،^{۲۰} هم چنین در مورد جریان یافتن آب و خون به کار می‌رود و در مورد خورشید و باد به معنای حرکت کردن و اگر در مورد امر و کار به کار رود به معنای واقع شدن است.^{۲۱}

به گردن نیز در اصطلاح «الهادی» گویند، چرا که جسم را هدایت می‌کند و اگر در مورد اسب به کار رود به معنای اول بدن اسب است.^{۲۲}

۳. تفسیر و مقصود آیه ۴۳ اعراف

در این بخش به بیان تفسیر آیه، مقصود از ضمیر هذا و مصادیق آن اشاره می‌شود.

۳-۱. راه ورود به بهشت

علت ورود افراد به بهشت این است که آنان کسانی‌اند که خداوند و رسولش را تصدیق کردند و آنچه را که از شریعت و وحی الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده قرائت نمودند و به هر آنچه که خداوند آنان را به آن امر کرده است عمل نمودند و از آنچه که نهی فرموده است اجتناب ورزیدند، البته در این حد که توانایی دارند و به آنان عسر و حرجی نیست و بر ایشان سخت گرفته نمی‌شود.^{۲۳} البته به این نکته باید توجه داشت که تکلیف خداوند به اندازه طاقت و قدرت انسان است. آن اندازه که مقدر انسان نباشد خداوند تکلیف نمی‌کند.^{۲۴}

۳-۲. پاداش الهی

هنگامی فرد مومن به دستورات الهی در حد طاقت خود عمل می‌کند خداوند پاداش‌هایی نصیب او می‌گرداند.

۳-۲-۱. سلامت دل از حقد و کینه

این آیه به بیان راه مومنانی که ایمان آوردند و در حد ظرفیت وجودیشان اعمال صالح انجام داده‌اند می‌پردازد که در مقابل مسیر کافران و مستکبران است که در آیات پیشین این سوره به آن اشاره کرده است. از طرفی ایمان آوردن به این گونه اخبار قرآنی واجب است و هدف از ذکر آن انذار کافران، ظالمان و کسانی است که از راه راست منحرف شده‌اند،^{۲۵} همچنین سنت قرآن بر این است که بین وعد و وعید جمع می‌کند و بعد از ذکر وعید کافران به وعد اهل ایمان می‌پردازد.^{۲۶}

آیه به بیان این مطلب می‌پردازد که از حقد و کینه دل‌های آنها را پاک کردیم و عداوت و حسدی که ممکن بود در دنیا در دلشان باشد دیگر نیست و اگر در دل آنها کینه باشد وارد بهشت نمی‌شوند و به آن سرا و اهل آن ملحق نمی‌شوند.^{۲۷} آنها انسان‌اند و با سایرین معاشرت می‌کنند و در دنیا بین آنها خشم و کینه ایجاد می‌شود و آثارش در قلب باقی می‌ماند،^{۲۸} ولیکن

از دل کینه را خارج می‌کنند و دل‌هایشان سالم و پاکیزه می‌شود و بین آنها جز محبت و مهربانی وجود ندارد.^{۲۹}

خداوند اسباب حقد و کینه را از بین می‌برد که از جمله آن اسباب، شیطان است که وسوسه‌ها را در دل انسان در دنیا القا می‌کند؛ ولی این سبب در آخرت منقطع می‌شود؛ چرا که شیطان قادر به وسوسه کردن در قلب انسان نیست.^{۳۰}

غل از بزرگترین ناملایماتی است که دل آدمی را مکدر می‌سازد، چون هیچ کسی نیست که از دوستی با دیگران بی‌نیاز باشد و دوستی با اشخاص تا زمانی قابل دوام است که از یکدیگر حرکاتی که موافق طبع نیست نبینند، چون اگر حرکات و توقعات طرف مطابق با میل نباشد الفت به خشم مبدل شده و همین خشم بر او عیش را ناگوار می‌سازد، بر این اساس اگر خدای تعالی انسان را به گونه‌ای مبدل کند که هر چه هم از دیگران حرکات ناملایم ببیند سینه‌اش تنگی نکند در حقیقت بزرگ‌ترین نعمت را به انسان ارزانی داشته است.^{۳۱} البته در این آیه کندن غل و کینه کنایه از این است که در آخرت قلوبشان سالم و طاهر است و بینشان تعاطف و الفت وجود دارد.^{۳۲}

فخررازی اشاره می‌کند که برای این آیه دو تاویل است: ۱. مراد از زایل کردن کینه‌ای که در دنیا بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر دارند، تصفیه طبع و از بین بردن وسوسه‌ها و مانع از راه یافتن وساوس در قلب است. ۲. درجات اهل بهشت بر حسب کمال و نقصان افراد متفاوت است و خداوند حسادت صاحبان درجات پایین‌تر را نسبت به صاحبان درجات بالاتر از بین می‌برد و آنها نسبت به یکدیگر هیچ حسادتی ندارند، گرچه تاویل اول از قوت بیشتری برخوردار است.^{۳۳}

همچنین شیخ طوسی نقل کرده است که در مورد زدودن حقد و کینه از دل‌هایشان دو قول وجود دارد: ۱. لطف الهی برای آنهاست تا در توبه آنان صفت عداوت از بین رود. ۲. با

خلوص، مودت و دوستی دل‌هایشان را مزین می‌سازد تا این که منافای با غل و کینه شود؛ حال آنکه قول دوم دارای ترجیح است.^{۳۴}

روایاتی پیرامون این بخش از آیه در تفاسیر اهل سنت مشاهده می‌شود: از علی علیه السلام نقل گردیده است که بعد از تلاوت این آیه فرمود: امید دارم که من و عثمان و طلحه و زبیر از این جماعت باشیم که حق تعالی کینه و عداوت را که در دار دنیا داشتیم از سینه‌های ما بیرون کند.^{۳۵} همچنین از ابن عباس نقل شده است که این آیه در شان ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، ابن مسعود، عمار بن یاسر، سلمان و ابوذر نازل شده است که خداوند در آخرت کینه و عداوتی که بین بعضی از آنها در دنیا بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایجاد شده بود از دلشان پاک خواهد کرد.^{۳۶}

نقدی بر این دو روایت: در ابتدا باید به این نکته توجه کرد که عداوت و خصومت بین این افراد، عداوت شخصی و فردی نبوده است که از بین رود، بلکه عداوت آنها در مورد دین اسلام و جانشینی بر حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است، از سوی دیگر در کتاب *شواهد التنزیل* روایت دیگری آمده که با دو روایت قبلی در تضاد است مبنی بر این که سفیان ثوری از کلبی از ابو صالح از ابن عباس نقل می‌کند که این آیه در شان علی بن ابی طالب، حمزه، جعفر، عقیل، ابوذر، سلمان، عمار، مقداد، حسن و حسین نازل شده است.^{۳۷} بنابراین روایت این آیه در مورد علی علیه السلام و یاران آن حضرت نازل شده است که همه در مسیر الهی گام برمی‌دارند و هیچ گونه عداوت و کینه‌ای در دلشان به علت تعالی روحی که دارند وجود ندارد؛ در ضمن روایات نقل شده با آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) که در شان اهل بیت که علی علیه السلام از جمله آنان است تضاد دارد. خداوند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان زدوده است و بر اساس کتب اهل سنت، علی علیه السلام از جمله اهل بیت ذکر شده در آیه تطهیر است.^{۳۸} از این رو روایات نقل شده در کتب اهل سنت جدای از این که نیاز به بررسی سندی دارد از لحاظ محتوایی بر اساس دلایل نقل شده صحیح نیست.

زمانی که خداوند آنها را از حقد و حسد و حرص پاک کرد به آنها نعمت‌هایی را می‌دهد که دارای لذات عظیم‌اند. خداوند از رحمت، فضل و احسان خود آنان را به بهشت جاودان داخل می‌کند و نعم، انواع سعادت‌های روحانی را به آنها عطا می‌کند.^{۳۹} بر اهل جهنم آتش از زیر پاهایشان و بالای سرشان احاطه دارد و در جریان است در مورد اهل بهشت از زیر پاهایشان نهرها جاری است.^{۴۰} بر این نحو که از زیر درختان، غرغه و قصرهای آنان جوی - های آب خوشگوار در حال جریان است تا باعث زیادت‌ی لذت و سرور ایشان گردد.^{۴۱} از سوی دیگر جمله «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» کنایه است از این‌که صاحبان ایمان و عمل صالح در آخرت در قصرهای رفیع و عالی به سر می‌برند.^{۴۲}

۳-۲. بیان حمد مومنان به منظور هدایت به راه نیک بختی

پس از نعم الهی بهشتیان با زبانشان حمد خدا را به جای می‌آورند: خدا را شکر که در دنیا ما را به ایمان صحیح و عمل صالح هدایت کرد و این بهشت و نعم، پاداش آن است و این‌که در شان و اقتضای ما نبود که خودمان به این جایگاه هدایت شویم و اگر هدایت الهی و توفیق او در تبعیت از پیامبران و رحمت خاص او نبود ما به این جایگاه نمی‌رسیدیم و علاوه بر این، هدایت فطرتی که خدا انسان را بر آن خلق کرده و هدایت عقل و مشاعر نیز در رسیدن به این مقام یاریمان کرد که البته همه از فضل و رحمت الهی‌اند.^{۴۳}

زمخشری در مورد این بخش از آیه می‌گوید: خداوند ما را به فوز عظیم توفیق داد و آن ایمان و عمل صالح است و لام بر سر «نهدی» برای تاکید نفی است، یعنی اینکه ما به راه هدایت نمی‌رسیدیم اگر هدایت و توفیق الهی نمی‌بود.^{۴۴} اهل بهشت زمانی که منازل و جایگاهشان را می‌بینند می‌گویند به فضل الهی به دین و عملی که جزای این چنینی دارد هدایت شدیم و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد به این مطلوب اعلی هدایت نمی‌شدیم.^{۴۵}

شیخ طوسی در این باره می‌گوید: این خبر از جانب اهل بهشت است و به شکر الهی اعتراف می‌کنند که تکالیفی را به آنها عرضه کرد که استحقاق ثواب را پیدا کردند و گفته شده معنی «هدانا لهذا» یعنی کینه و حقد را از دل‌های ما برکنند و یا این که گفته شده ما را به ثبات ایمان در دل‌هایمان هدایت کرد و یا این که ما را به جواز عبور از صراط مستقیم هدایت کرد.^{۴۶}

اینکه نسبت حمد را به آنان داده است دلالت دارد بر این که آنان را برای خود خالص کرده، یعنی به جایگاهی رسیده‌اند که هیچ اعتقاد باطل و همچنین هیچ عمل زشت و باطلی ندارند. بنابراین، تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند خدا را آن طور که باید توصیف و تحمید کنند و توصیف خدای تعالی امر آسانی نیست که هر کسی از عهده آن بر آید و اینکه گفتند: «هدانا لهذا و ما کُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» اشاره است به این که هدایت کار خدای تعالی است و انسان هیچ قدرت و اختیاری در باره آن ندارد.^{۴۷}

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که این اعتراف از باب شکر گزاری و شادکامی است نه برای انجام تکلیف که در آنجا تکلیفی نیست.^{۴۸}

فخر رازی می‌گوید: منظور از «هدانا الله» این است که خداوند به آنها قدرت و جزم عطا کرده است و مجموع این قدرت و جزم موجب حصول فضیلت شده است و اگر او این قدرت را عطا نمی‌کرد این اثر حاصل نمی‌شد و اگر دعوت‌های حق را برای اجتناب از دعوت‌های باطل خلق نمی‌کرد این فعل حاصل نمی‌شد؛ اما زمانی که قدرت و اراده جازم را خلق کرد موجب می‌شود که فعلی حاصل شود که هدایت، نتیجه آن است و در حقیقت این هدایت با تقدیر و تکوین الهی حاصل شده است.^{۴۹}

در مورد مصادیق «هذا» اشاره شده است که بهشتیان خداوند را سپاس می‌گویند برای اینکه به آنها توفیق داد تا به تحصیل این نعم برسند که با ایمان و عمل صالح به دست می‌آید که ایمان، نعمت بزرگی است که حمد و ثنا را واجب می‌کند و یا اینکه خدا را به علت ارشاد به

طریق بهشت و منازل آن سپاس می‌گویند و یا به خاطر عمل صالح خداوند را سپاس می‌گویند که البته جمع همه این مصادیق امکان پذیر است.^{۵۰} این نیز ممکن است که اهل بهشت حمد و سپاس الهی را به خاطر بهشت، درجات آن، نعم و فضل الهی و جایگاهی که دارند به جای آورند.^{۵۱}

نکته‌ای در بعضی از تفاسیر شیعی بیان شده است که مطابق با فرضیه ماست و آن اینکه ضمیر در آیه به ولایت علی علیه السلام اشاره دارد و آن این که در اصول کافی آمده است: «ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ فَقَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دَعَىٰ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِالْأئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَنْصِبُونَ لِلنَّاسِ فَادَارَاتِهِمْ شِيعَتَهُمْ قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ يَعْنِي هَدَانَا اللَّهُ فِي وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه کریمه بیان شده است: چون روز قیامت شود پیش از انبیاء و اوصیای دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام خوانده می‌شوند، پس ایشان در منازل رفیعه و مقامات عالیه قرار داده می‌شوند برای آنکه مردم مرتبه ایشان را مشاهده کنند، پس چون ایشان را دیدند شیعیان آنها گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا...». امام فرمود خدای تعالی را می‌خوانند به این که ما را راهنمایی کرد در دوستی و قبول امامت امیر المؤمنین و امامان علیهم السلام از اولاد او.^{۵۲}

بنابراین شیعیان امامیه و پیروان ائمه در حین ملاحظه منازل رفیعه و مراتب پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء او گویند: همه ثنا و ستایش مخصوص به ذات الهی است که ما را راه نمود به لطف و توفیق خود برای قبول ولایت امیر المومنین و ائمه معصومین که هر کدام متقی به این مدارج عالیه و مراتب سامیه‌اند و اگر راهنمایی خدای تعالی نبود ما جزو راه یافتگان به ولایت ائمه به قدرت خود نبودیم، پس مقصود حمد بر هدایت الهی است به ولایت امیر المومنین علیه السلام و اولاد اطهارش.^{۵۳}

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر خم روایت شده که فرمود: «معاشر الناس سلموا علی علی امیر المؤمنین و قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ».^{۵۴}

ذکر این نکته در این جا به نظر ضروری می آید که علت مبهم آمدن ضمیر در آیه شریفه و این که خداوند متعال ضمیری را بدون مرجع آورده می تواند این باشد که در صدد تذکر عمومیت است و از سوی دیگر به قصد تعظیم و بزرگداشت مقصود اهل ایمان که عنصر امامت هم دارای مقام بس رفیعی است از ضمیر مبهم استفاده شده است.

اهل بهشت در ادامه حمد و ثنای خود به منظور تایید حقانیت رسالت انبیاء می گویند که فرستادگان الهی، ما را به حق رهبری کردند و آنان از جانب خداوند آمدند و ما را بر طلب هدایت از او آگاه ساختند و در نتیجه پیروی از سخنانشان هدایت شدیم: «لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ». مومنان این سخن را به سبب هدایت یافتن از روی شادی و مسرت و برای لذت بردن از سخن گفتن پیرامون آن می گویند نه این که بخواهند با آن بندگی و عبودیت خود را اظهار کنند و یا تقرب بیشتری یابند.^{۵۵} این سخن بهشتیان در واقع اقرار و اعتراف آنان بر این است که پیامبران همه از سوی خدا بر ایشان مبعوث شده اند و هیچ شک و شبهه ای در آن وجود ندارد^{۵۶} و مومنان گویی که از علم الیقین به عین الیقین رسیده اند، از شدت شادمانی و سرور اقرار می کنند که آنچه انبیاء بدان خبر دادند بر حق و مطابق با واقع بود و این جایگاه مصداقی است از پاداشی که به خاطر توحید و عمل صالح بدان وعده نمودند.^{۵۷}

و این اعتراف و همچنین سایر اعترافات که در روز قیامت از مؤمن و کافر گرفته می شود خود ظهوری است برای قهاریت خدای تعالی و تمامیت ربوبیت او. این اعتراف از ناحیه اهل بهشت شکر و از ناحیه دوزخیان اقرار به تمامیت حجت پروردگار است.^{۵۸} هم چنین این جمله می تواند اقراری بر این باشد که حکمت ارسال پیامبران چیزی بود که عقل بشری به تنهایی نمی توانست به آن دست پیدا کند.^{۵۹}

۳-۳. پاسخ حمد بهشتیان

آنگاه بهشتیان با احترام و تکریم مورد خطاب قرار می‌گیرند که این بهشتی که به ارث بردید به خاطر اعمال شایسته‌ای است که انجام داده‌اید: «وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و این همان چیزی است که در دنیا به آن وعده داده شده بودید و این ثواب عظیم و جایگاه رفیع و بلند به خاطر انجام طاعات بوده و نه از این جهت که بهترین و صالح‌ترین اعمال را انجام داده‌اید.^{۶۰}

این که جایگاه بعضی از مومنان افضل و برتر است به خاطر مراتب آنها در طاعت و اسلام است، بعلاوه زمان عمل نیز موثر است، اوقاتی چون ماه رمضان، شب قدر، روز جمعه، عاشورا و ذی الحجه آثار بیشتری دارند و ثواب اعمال در آن اوقات بیشتر است. مکان نیز داری اثر است، حالات فرد مومن نیز مهم است، پس نماز جماعت افضل است بر نماز فرادا، پس تمام این عوامل در مراتب افراد اثر گذار است.^{۶۱}

رشید رضا می‌گوید: آوردن ضمیر تلکم که اشاره دور است به خاطر بعد معنوی است و این که خداوند می‌فرماید بهشتیان بهشت را به ارث می‌برند دو وجه دارد: ۱. آنان به ارثی می‌رسند که هیچ نزاع و اختلافی در مورد آن وجود ندارد. ۲. خداوند برای تمام مکلفین به اعمال و واجبات الهی جایگاهی را در بهشت قرار داده است و این حق آنهاست که با تلاش در راه مستقیم به آن می‌رسند و آن صراط مستقیم ایمان و اسلام است و این جایگاه به تمام افراد امت که به وسیله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دعوت شده‌اند وعده داده شده است و کسی که کفر می‌ورزد دچار خسران می‌شود و جایگاه خود را در بهشت از دست می‌دهد و آن را به اهل تقوی و ایمان عطا می‌کند و این بهره اهل ایمان از ارث است.^{۶۲}

در مورد عبارت «بما کنتم تعملون» چند مسئله مطرح است: ۱. عمل انسان است که موجب چنین جزا و پاداشی می‌شود و بر علیت دلالت می‌کند، علت این جزا عمل است به این سبب که شرع آن را علت قرار داده است، نه این که ذاتاً موجب این جزا شود و زمانی که عبد

طاعتی را به جای آورد نعم الهی به سوی او سرازیر می‌شود. ۲. خطاب در این آیه عام است و در حق همه مومنان است و این مطلب بر این دلالت می‌کند که هر کس وارد بهشت می‌شود به علت عملش است که در آن مکان جای می‌گیرد.^{۶۳}

روایاتی در تفسیر این بخش از آیه وارد شده است و آن این که: هیچ کس نیست مگر آن که برای او در بهشت مکانی است اگر ایمان اختیار کند و مکانی است در دوزخ اگر کفر اختیار کند، پس کافر ارث می‌برد مکان مومن را که در دوزخ داشت و مومن به ارث می‌برد از کافر مکانی را که در بهشت داشت.^{۶۴} هیچ مومن و کافری نیست مگر این که برای او در بهشت منزلی است پس زمانی که اهل بهشت وارد بهشت می‌شوند و اهل جهنم وارد جهنم، آن بهشت به اهل آتش نشان داده می‌شود و آنها جایگاه خود را در آنجا می‌بینند و به آنان گفته می‌شود این جایگاه شما بود، اگر طاعت الهی را به جا می‌آوردید، سپس به اهل بهشت گفته می‌شود شما آن را به خاطر اعمالی که انجام دادید به ارث بردید و بعد از آن منازل اهل ایمان بینشان تقسیم می‌شود.^{۶۵}

۴. نتیجه

با بررسی آیه ۴۳ سوره اعراف در تفاسیر مختلف می‌توان بیان کرد که ضمیر «هذا» در این آیه می‌تواند به موارد بی‌شماری بازگردد و در واقع تنها یک مرجع ندارد و مومنان به دلایل متعددی می‌توانند حمد الهی را به هنگام اعطای نعم بی‌شمار بهشتی به جای آورند، از طرفی همه این موارد با یکدیگر قابل جمع اند و می‌تواند جامع تمامی موارد باشد: هدایت شدن فرد مومن به ایمان، عمل صالح و انجام تکالیفی که مستحق ثواب و پاداش است، ثابت شدن ایمان در دل مومنان، عطا نمودن نعمت ولایت علی علیه السلام و اولاد او به مومنان، ورود در بهشت جاودان الهی، مقامات بهشتی و نعم الهی.

در نهایت می‌توان گفت که پذیرش ولایت علی علیه السلام می‌تواند منجر به ایمان فرد و ثبوت بیشتر ایمان در دل مومن گردد که پذیرش ولایت آن حضرت بهشت، مقامات و

درجات آن را در پی دارد، چرا که ولایت آن حضرت یکی از مصادیق تکالیفی است که خداوند برای ما تعیین کرده و منجر به ثواب اخروی می‌گردد و وظیفه فرد مومن است که به این تکلیف الهی همچون سایر تکالیف خداوند متعال عمل کند.

پی نوشت‌ها:

۱. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۳، ۲۱۱.
۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۱، ۳۵۷؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۸، ۳۵۰؛ طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۴، ۳۹۶؛ مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ۷۸؛ قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ۴۲.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ۷۹۸؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۸، ۳۵۰.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ۷۹۸.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ۷۹۸؛ مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ۷۸.
۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۷، ۹۴؛ ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۴، ۴۴۶؛ طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۳، ۳۶۲.
۷. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ۶۲.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ۱۹۴؛ مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ۷۶.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ۸۳۵؛ طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۱، ۴۷۱؛ مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ۶۹.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۱۵، ۳۵۴.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ۸۳۵.
۱۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۸، ۲۳۴؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ۸۶۳؛ قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ۱۹۵؛ مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ۴۱.

۱۳. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۸، ۳۵۰؛ مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۲، ۷۸.
۱۴. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ۴، ۳۹۶؛ مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۲، ۷۸.
۱۵. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۸، ۳۵۰؛ طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ۴، ۳۹۶.
۱۶. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ۴، ۳۹۶؛ قرشي، علي اكبر، قاموس قرآن، ج ۷، ۴۲.
۱۷. مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۲، ۷۸.
۱۸. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۴، ۴۴۶؛ طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ۳، ۳۶۲.
۱۹. قرشي، علي اكبر، قاموس قرآن، ج ۷، ۹۴.
۲۰. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ۱، ۸۳؛ مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۲، ۷۶.
۲۱. فراهیدی، خليل بن احمد، العين، ج ۶، ۱۷۴؛ طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ۱، ۸۳؛ مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۲، ۷۶؛ مهيار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ۱۶.
۲۲. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ۱، ۴۷۱؛ قرشي، علي اكبر، قاموس قرآن، ج ۷، ۱۴۹؛ مهيار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ۶۹.
۲۳. طبری، محمد بن جریر، جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ۱۳۳؛ سمرقندی، نصر بن محمد، بحرالعلوم، ج ۱، ۵۱۵؛ ثعلبی، احمد بن محمد، الكشف و البيان، ج ۴، ۲۳۳؛ ابن عطية، عبد الحق بن غالب، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ۲، ۴۰۱؛ آلوسی، محمد بن عبدالله، روح المعانی في تفسير القرآن العظيم، ج ۴، ۳۵۹.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۴، ۶۴۸.
۲۵. دروزه، محمد عزت، الحديث، ج ۲، ۳۹۶.
۲۶. زحيلي، وهبه بن مصطفى، المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، ج ۸، ۲۰۸.
۲۷. رشيد رضا، محمد، التفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنار، ج ۸، ۴۲۱.
۲۸. سيد قطب، في ظلال القرآن، ج ۸، ۱۲۹۲.
۲۹. زمخشری، محمود بن عمر، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التاويل، ج ۲، ۱۰۵؛ قاسمی، محمد جمال الدين، محاسن التاويل، ج ۵، ۹۵.
۳۰. حقی بروسوی، اسماعيل، روح البيان، ج ۳، ۱۶۲.

٣١. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ج ٨، ١١٦.

٣٢. اندلسي، ابوحيان محمد بن يوسف، البحر المحيط في التفسير، ج ٥، ٥٣.

٣٣. فخر رازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير، ج ٧، ٨٠؛ همو، مفاتيح الغيب، ج ١٤، ٢٢٢.

٣٤. طوسي، ابي جعفر محمد بن الحسن، التبيان في تفسير القرآن، ج ٤، ٤٠٤.

٣٥. حاكم حسكاني، شواهد التنزيل، ج ١، ٤١٧، ح ٤٤٠؛ زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق

غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التاويل، ج ٢، ١٠٥؛ رشيد رضا، محمد، التفسير القرآن الحكيم

الشهير بتفسير المنار، ج ٨، ٤٢١؛ سيد قطب، في ظلال القرآن، ج ٨، ١٢٩٢؛ زحيلي، وهبه بن مصطفى،

المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، ج ٨، ٢٠٩؛ اندلسي، ابوحيان محمد بن يوسف، البحر المحيط في

التفسير، ج ٥، ٥٣؛ فخر رازي، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، ج ١٤، ٢٤٢؛ ابن عطيه، عبد الحق بن غالب،

المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ٢، ٤٠١.

٣٦. حاكم حسكاني، شواهد التنزيل، ج ١، ٤١٨، ح ٤٤٢؛ حقي بروسوي، اسماعيل، روح البيان، ج ٣، ١٦٢.

٣٧. حاكم حسكاني، شواهد التنزيل، ج ١، ٤١٣، ح ٤٣٦.

٣٨. مسلم بن حجاج، ابوالحسين، صحيح مسلم، ج ٧، ١٣٠، ح ٦٤١٤؛ نسائي، احمد بن علي، سنن النسائي،

ج ٥، ١١٣؛ ترمذي، محمد بن عيسى، سنن الترمذي، ج ٥، ٦٩٩.

٣٩. فخر رازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير، ج ٧، ٨٠.

٤٠. سيد قطب، في ظلال القرآن، ج ٨، ١٢٩٢.

٤١. حقي بروسوي، اسماعيل، روح البيان، ج ٣، ١٦٣؛ طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن،

ج ٤، ٦٤٩؛ زحيلي، وهبه بن مصطفى، المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، ج ٨، ٢٠.

٤٢. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ج ٨، ١١٦.

٤٣. رشيد رضا، محمد، التفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنار، ج ٨، ٤٢١ و ٤٢٢.

٤٤. زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التاويل، ج ٢،

١٠٥؛ زحيلي، وهبه بن مصطفى، المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، ج ٨، ٢٠٨.

٤٥. حقي بروسوي اسماعيل، روح البيان، ، ١٤٠٥؛ ج ٣، ١٦٣.

٤٦. طوسي، ابي جعفر محمد بن الحسن، التبيان في تفسير القرآن، ج ٤، ٤٠٤؛ طبرسي، فضل بن حسن، مجمع

البيان في تفسير القرآن، ج ٤، ٦٤٩.

٤٧. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ج ٨، ١١٦.

۴۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۶۴۹.
۴۹. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۷، ۸۰ و ۸۱.
۵۰. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۵، ۵۳.
۵۱. سور آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سور آبادی، ج ۲، ۷۵۰.
۵۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۳، ۱۸۲، ح ۳۳.
۵۳. بروجردی، محمد ابراهیم، جامع، ج ۲، ۴۰۸؛ ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، ج ۷، ۴۷۷؛ شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، ۳۴.
۵۴. حسینی، حسین، پیام نگار (مقدمه، متن و ترجمه خطابه غدیر)، ۹۲.
۵۵. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل، ج ۲، ۱۰۵؛ زحیلی، وهبه بن مصطفى، المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، ج ۸، ۲۰۸.
۵۶. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۴۰۴.
۵۷. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ۱۱۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۶۴۹؛ فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۷، ۸۱؛ رشید رضا، محمد، التفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ج ۸، ۴۲۲.
۵۸. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ۱۱۶.
۵۹. دروزه، محمد عزت، الحدیث، ج ۲، ۳۹۶.
۶۰. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۴۰۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۶۴۹.
۶۱. حقی بروسوی، اسماعیل، روح البیان، ج ۳، ۱۶۳ و ۱۶۴.
۶۲. رشیدرضا، محمد، التفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ج ۸، ۴۲۳؛ فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۷، ۸۱ و ۸۲.
۶۳. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۷، ۸۲.
۶۴. رشید رضا، محمد، التفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ج ۸، ۴۲۳؛ فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۷، ۸۱ و ۸۲؛ مجلسی، محمد باقر، بحار لانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، ج ۸، ۹۱.
۶۵. مجلسی، محمد باقر، بحار لانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، ج ۸، ۱۲۵ و ۱۲۶.

منابع:

١. آلوسی، محمد بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
٢. ابن عطیہ اندلسی، عبد الحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، تحقیق: عبد السلام عبد الشافی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
٣. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
٤. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
٥. بروجردی، محمد ابراهیم، جامع، تهران، صدر، چاپ ششم، ۱۳۶۶.
٦. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، قاهره، جمعیه المکتز الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
٧. ثعلبی، احمد بن محمد، الکشف و البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
٨. ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، تهران، برهان، چاپ سوم، ۱۳۹۸م.
٩. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، بسی جا، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۱ق.
١٠. حسینی، حسین، پیام نگار (مقدمه، متن و ترجمه خطابه غدیری)، بی جا، ظفر، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
١١. حقی بروسوی، اسماعیل، روح البیان، بیروت، احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۵ق.
١٢. دروزه، محمد عزت، الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳.
١٣. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دار العلم الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
١٤. رشید رضا، محمد، التفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت، دار المعرفه، چاپ هشتم، بی تا.
١٥. زحیلی، وهبه بن مصطفی، المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت، دار الفکر المعاصر، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.
١٦. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التاویل، قم، ادب الحوزه، ۱۳۶۳.
١٧. سمرقندی، نصر بن محمد، بحر العلوم، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

۱۸. سور آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سور آبادی، شرح: علی اکبر سعیدی سیر جانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۱۹. سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق، چاپ نهم، ۱۴۰۰ق.
۲۰. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۲۱. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق: جلال الدین حسینی ارموی، تهران، نشر داد، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۲۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۲۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۵. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی، تهران، مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۲۶. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بسی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۲۷. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بی تا.
۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۰. قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التاویل، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۳۱. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱.

۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: محمد باقر کمره‌ای، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۳۳. مجلسی، محمد باقر، بحار لانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۳۴. مسلم بن حجاج، ابوالحسین، صحیح مسلم، شرح: نووی، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۳۵. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۳۶. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی‌تا.

۳۷. نسائی، احمد بن علی، سنن النسائی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

